

مفهوم‌شناسی هنر عرفانی با تکیه بر اندیشه و شعر مولانا

دکتر سمیه اسدی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولایت

s.assadi@velayat.ac.ir

چکیده

هنر، به عنوان یک پدیده، مفهوم و تعاریف مختلفی دارد که هر یک حاصل بینشی خاص و بازتاب نگرشی متفاوت است. تنوع نظام‌های فکری موجود، تعریف پدیده هنر را نیز دستخوش چندرنگی و گوناگونی ساخته و سبب شده مبتنی بر هر یک از انواع ادبی به فراخور ایدئولوژی و محتوای خاص خود، تعریفی جداگانه از هنر ارائه کنند. چنان‌که در حماسه هنر را مترادف اعمال و صفات ارزشمند و پسندیده و مرتبط با آیین پهلوانی و حماسی دانسته‌اند؛ ادبیات تعلیمی هنر را با مفهوم فضیلت قرین دانسته و ادب غنایی زیبایی و عشق‌بازی را معادل هنر معرفی کرده است. عرفان، به عنوان یک مکتب عظیم فکری نیز از آنجایی که خود یک نوع ادبی مستقل را رقم زده، تعریفی متقارن با اندیشه‌های معنوی و روحانی خود از هنر ارائه نموده است. هنر عرفانی به استناد متون این ژانر ادبی، مفهومی عمیق است که به فراخور مشی و نگرش عرفانی صاحبان این نوع آثار نموده‌های مختلفی یافته است. بر این اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و بکارگیری روش توصیفی - تحلیلی، به واکاوی مفهوم هنر در شعر و اندیشه مولانا به عنوان یکی از ارکان ادبیات عرفانی حوزه ایران و اسلام بپردازد.

کلیدواژه‌ها: هنر، ادبیات، عرفان، مولانا، مثنوی، غزلیات شمس.



۱. مقدمه

واژه «هنر» در زبان‌های کهن هندی، سنسکریت و در نوشته‌های اوستایی به معنای «نیک‌مردی» است. بر این اساس، واژه هنر از دو جزء hu به معنای «خوب و نیک» و nara در معنای «مرد» و به طور اعم، آدمی تشکیل شده و روی هم رفته به معنی «نیک‌مردی» است. این ترکیب (hunara) در فارسی میانه یا پهلوی به صورت hunar (هنر) درآمده و معنای لغوی آن «انسان کامل و فرزانه» است. (نک. رضی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۳۷۶) خوبی و دلآوری، مهارت و چیرگی، عظمت، استعداد و قابلیت، زیبا و قشنگ، دیگر معانی واژه هنر هستند که از متون اوستایی، فارسی باستان و سنسکریت استخراج شده است. (نک. معین، ۱۳۷۶: ۲۳۸۱) فضیلت، دیگر معنای این واژه است که در متون فارسی میانه ذکر شده؛ چنان‌که در کتاب «شکند گمانیک و یچار» فضایل اربعه را با عبارت «چهار هنران» برشمرده‌اند: اعتدال، هنر، خرد و نیرو. در این کتاب که از متون کلامی زردشتی به شمار می‌آید، هر یک از این فضیلت‌های چهارگانه به طبقه اجتماعی خاصی اختصاص یافته است: اعتدال مختص طبقه روحانیون و خویش‌کاری آن تقوی و خشیت است؛ هنر متعلق به طبقه جنگاوران و قرین مردانگی و جوانمردی است؛ خرد به طبقه کشاورزان تعلق دارد که خویش‌کاری آنان کشت و ورز توأم با فرزاندگی است و در نهایت نیرو به طبقه صنعتگران و پیشه‌وران اختصاص دارد. بر این اساس هنر که مختص طبقه جنگاوران است، جدا از مفهوم فضیلت، معنای جوانمردی و فتوت را می‌رساند. بنابراین می‌توان چنین متصور شد که معنای واژه هنر در واقع با فضایل و کمالات مرتبط بوده است. چنانکه در کشف‌الاسرار نیز در چندین موضع واژه «هنری» معادل و در ترجمه «ترکی» و «زکی» آمده است. در ترجمه آیه «هل لک إلی أن تزکی» می‌خوانیم: «اوفتدت که پاک و هنری شوی» و در ادامه و در وصف بلال حبشی اضافه می‌کند که «بلال مسلمان بود پاک‌دین و هنری» (نک. میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۱۰: ۳۶۴ و ۵۱۳) بر این اساس، کاربرد واژه هنری در معنی پاک نیز برگرفته از ریشه واژه هنر، یعنی انسان نیک و پاک است و فراوانی این کاربرد نشان از این امر است که کاربرد هنر برای بیان فضایل و کمالات انسانی، کاربردی حقیقی بوده که با گذشت زمان مفهوم مجازی «فن و صنعت» را پیدا کرده است. از دیگر معانی واژه هنر،

معنایی است که به واسطه تقابل این واژه با مفهوم عیب پیدا کرده است. از آنجایی که عیب به معنای نقص و کاستی است، معنای هنر در مقابل آن نیز بر کمال و فضیلت تاکید می‌کند.

به‌طور کلی و به‌رغم چندگانگی مفهوم و معنای واژه هنر در متون و زبان‌های مختلف، این واژه همواره برای تداعی و ذکر مفهومی مثبت بکار گرفته شده است. چنان‌که به استناد متون کهن ادب فارسی، فضایل انسانی، نویسندگی، دلاوری و جنگاوری و عاشقی همگی با واژه هنر بیان شده‌اند. از سوی دیگر تفاوت مضمون و موضوع متون به عنوان بستری برای طرح واژه‌ها و مفاهیم، این چندگانگی معنایی را توجیه می‌کند. زیرا «معانی متعدّد این واژه برآمده از بافت و موقعیت‌های گوناگونی (حال و مقام سخن) است که در آنها به کار رفته است». (قلی‌زاده و محمدی، ۱۳۹۷: ۱۷۱)

۲. هنر در عرفان

عرفان، فارغ از آنکه یکی از گسترده‌ترین ژانرهای ادبی را در ادب فارسی رقم زده، یک مکتب فکری و فلسفی عمیق است که پدیده‌های آفاقی و انفسی در آن مفهومی ویژه پیدا می‌کنند. بنیادی معرفتی که بر پایه ذوق، اشراق، کشف حقیقت و دنیای درون و سلوک شکل گرفته است. بر این اساس یک نظام فکری و شناختی باطنی است که نه تنها مفاهیم خاص خود را دارد، بلکه مفاهیم عام نیز در آن معنا و مضمونی متفاوت می‌یابند. پیرو این امر، واژه هنر نیز در متون و آثار عرفانی علاوه بر معنای رایج و عام، مفهوم و معنایی خاص پیدا می‌کند.

معانی و مفاهیم ذهنی عارفان از واژه هنر به مانند دیگر واژگان، در ارتباط با حوزه فکری خاص آنها که مبتنی بر ماهیتی معرفتی و الهی است، شکل گرفته و رقم خورده است. چنان‌که این واژه در عرفان به عنوان نشانه‌ای برای مفاهیم عارفانه، عاشقانه، شهودی و الهی بکار گرفته می‌شود. در دنیای عرفان، کاسبان هنر یا همان هنرمندان، سالکانی هستند که در طریق حقیقت به کشف و شهود نائل می‌آیند و مقامات و درجات کمال را کسب می‌کنند. بنابراین هنر در حوزه عرفان بیشتر جنبه فردی، درونی، روحانی و آسمانی پیدا می‌کند، در حالی که معنای عام آن غالباً در رابطه با زندگی جسمانی، زمینی، اجتماعی و دنیوی شکل می‌گیرد. می‌توان گفت هنر در عرفان، ماهیتی باطنی و معنوی دارد که با تلاش سالک برای رسیدن به معرفت حق و کشف حقیقت، ظهور و بروز پیدا می‌کند. در نتیجه هنر عرفانی، بعدی الهی و متافیزیکی دارد که با خارج شدن از حالت عینی و محسوس، صبغه ذاتی و معنوی گرفته و با عالم روح ارتباط می‌یابد.

در عرفان نظری نیز از واژه هنر برای اشاره به عمل خدا در آفرینش عالم و عمل عارف در عبادات استفاده شده است. چنان‌که ابن عربی عالم را صنع خداوند می‌داند و بر این اندیشه است که خداوند با صنعت (هنر) در هستی و عالم تجلی کرده است: «العالمُ صنعُ الله» (نک. حکمت، ۱۳۸۶: ۲۰۳) او در کنار هنر خداوند برای انسان نیز قائل به دو گونه هنر است: هنر درونی و هنر بیرونی. منظور او از هنر بیرونی که کمال هنرنمایی انسان است، آفرینش کلام و سخن است که شعر نمونه اعلائی آن به شمار می‌رود. هنر درونی خود بر دو گونه است: نخست هنر صورتگری و خلق اعتقادات؛ یعنی انسان در پیمودن قوس صعود با قوه تخیل صورت‌هایی از خداوند را در درون خود خلق می‌کند. نوع دوم هنر درونی، صورتگری اعمال است. هنر انسان در این جنبه این است که در انجام تکالیف و اعمال، روح خاصی در آنها بدمد و آنها را به صورت زنده انجام دهد. اگر انسان چنین کند اعمال او به سوی خداوند صعود می‌کنند. (حکمت، ۱۳۸۹: ۲۵۴-۲۶۱) مراد از اعمال و تکالیف در عرفان و طریقت عرفانی، طاعات و عبادات ظاهری و رسمی و عرفی نیست. اعمال در این حوزه مرادف سلوک معنوی و روحانی قرار می‌گیرند؛ به این معنا که انسان و عارف زمانی هنرمند محسوب می‌شود که خود را از هنرهای زمینی و دنیوی برهاند؛ زیرا این دست هنرها به جهت ماهیت دنیوی و زمینی‌شان از درک عوالم روحانی و الهی عاجز هستند. به بیان دیگر در عرفان هنرمند واقعی کسی است که از هنرهای اکتسابی و دنیوی خویش رها شده و در واقع و به استناد کلام مولانا به مرتبه «بی‌هنری» رسیده باشد:

هنر چو بی‌هنری آمد اندر این درگاه هنروران ز چه شادیت چون نه زین نفرید

(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۳۵)

آنچه در حوزه عرفان به عنوان هنر شناخته می‌شود، توانایی سالک در تصفیة روح و دل از هنرهای دنیوی و ظاهری است. در عرفان، تنها اعمال، رفتار و کنش‌هایی مورد عنایت و پذیرفته است که جنبه درونی، روحانی و الهی داشته باشد. به بیان دیگر هر آنچه موجب کمال روح و جان شود مورد پذیرش نیز است. اگر هنر دنیوی برای دوری از عیوب و نواقص بکار می‌آید، هنر عرفانی نیز زمانی مفهوم می‌یابد که روح سالک را از نقص و عیب پاک کرده و در مسیر کمال قرار دهد. بر این اساس هنرهای دنیوی از آن جهت که هوشیاری فرد را نسبت به امور دنیوی می‌طلبد، در عرفان راه ندارد، زیرا آگاهی و هوشیاری نسبت به امور دنیوی، ناخودآگاه بی‌خبری و غفلت نسبت به عوالم و امور الهی و روحانی را به دنبال دارد. بنابراین در حوزه عرفان تنها هنری ارزشمند است که به معرفت حقیقت و وصال حق منجر شود. شایان توجه است معرفتی که از این راه کسب می‌شود با معرفت و شناخت عقلی که در حوزه علوم قرار می‌گیرد، متفاوت است. زیرا نظر به دوساحتی بودن وجود انسان، ادراکات و دریافت‌های او نیز دو ساحت دارند: ساحت عقلی و ساحت فراعقلی. معرفت انسان به امور زمینی و محسوس و دنیوی به واسطه عقل و ادراک و فهم و شناخت او نسبت به امور روحانی و آسمانی (شهود) به وسیله بخش فراعقلی صورت می‌گیرد.

انسان برای فعال‌سازی ساحت فراعقلی و تبلور شهود در وجود خویش، ناگزیر است توجه به حواس ظاهری را به حداقل برساند. به بیان دیگر با تضعیف و تعطیل ادراکات حواس ظاهری، حواس باطنی او فعال می‌شوند و او می‌تواند با توجه به این ساحت، از طریق دریچه‌های دل و روح به امور آسمانی و فراعقلی دست پیدا کند. بنابراین مفاهیمی که در عرفان هنر محسوب می‌شوند، به ساحت فراعقلی وجود انسان تعلق دارند، این در حالی است که هنرهای دنیوی به ساحت عقلی مربوط هستند. باید متذکر شد که این موضوع در عرفان عملی نسبت به عرفان نظری مشهودتر است؛ نزدیکی عرفان نظری به علم و فلسفه سبب این امر است. چنان‌که نماینده برجسته این عرفان، ابن عربی، احوال و مقامات سالکان را علم دانسته و از آنها با عنوان علوم یاد می‌کند. (نک. قیصری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۵۷۳) او از حکمت حاصل از سلوک با عنوان علم ارجل یاد می‌کند و قیصری در شرح آن اذعان می‌دارد که «این حکمت احدیت عبارت از علمومی است که به واسطه سلوک حاصل می‌شود. چون سلوک و رفتن به وسیله پاها است، گفت علم ارجل». (همان: ۵۷۵) این در حالی است که از منظر عرفان عملی و به استناد متون این حوزه و شعر شاعران عارف، این حکمت با عنوان هنر یاد شده است؛ چنان‌که سنایی تنها معارفی را که سالک در طول سلوک خود کسب کرده، هنر می‌خواند و در تقابل علم‌آموزی با هنرورزی، هنر را شایان حمایت می‌داند:

علم خواندی نگشتی اهل هنر
جهل از این علم تو بسی بهتر
(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۱۰)

اهمیت کشف و شهود در مقابل استدلال در عرفان را می‌توان یکی از دلایل محکم بر این باور دانست. بنیاد عرفان بر پایه کشف و شهود است و استدلال در آن راهی ندارد. میزان بی‌اهمیتی تجارب علمی و قوانین علت و معلولی در حوزه عرفان تا اندازه‌ای است که به بیان مولانا «پای استدلالیان چوبین» و عقل در دنیای معرفت حقیقی و کشف رموز الهی ناتوان است. بر این اساس و بر خلاف رویکرد عرفان نظری، می‌توان اظهار داشت که معرفت در باور عرفا جنبه عملی و ذوقی داشته و محاسبات عقلانی در آن راهی ندارد. پس چون رابطه هنرمند با هنر نیز بر مبنای ذوق و شهود است، معرفت الهی، هنر عارف به حساب می‌آید. «در واقع عمل عارف در حاصل کردن شناخت از خدا و حقیقت با عمل هنرمند در خلق اثر هنری در روش و ماهیت با هم اشتراک دارند». (قلی‌زاده و محمدی، ۱۳۹۷: ۱۸۱) این در حالی است که فلاسفه و اهالی علم خدا را نیز به واسطه امور و اصول معقول درک و دریافت می‌کنند.

۳. مفهوم هنر به اعتبار اندیشه و شعر مولانا

مولانا، به عنوان شاعری عارف که هم در حوزه عرفان عملی و هم در گستره عرفان نظری صاحب تجربه و نظر است، در باب مقوله هنر رویکردی درون‌گرایانه و باطنی دارد. البته مفهوم عام هنر که در تقابل با عیب قرار می‌گیرد و بیانگر کمال و فضیلت است نیز همواره مطمح نظر او قرار دارد؛ چنان‌که تصریح می‌کند:

گر ترشح بیشتر گردد ز غیب نه هنر ماند در این عالم نه عیب
(مولانا، ۱۳۸۱، ۸۷)

نگاه خاص مولانا به مفهوم هنر که حاصل باورهای عرفانی اوست سبب شده تصویر هنر و هنرمند در اندیشه و شعر او جلوه ویژه‌ای بیابد و این واژه در قالب مفاهیم خاص و گاه متفاوت از تعریف عام و عرفی آن طرح و ترسیم شود.

۳-۱ هنر در مفهوم بی‌هنری:

از نگاه مولانا هنرمند واقعی در حوزه عرفان کسی است که توجهی به هنرهای خویش ندارد و در واقع به مرز بی‌هنری نائل آمده است؛ به بیان دیگر عارف حقیقی از نظر مولانا کسی است که از هنرهای زمینی رهایی یافته و متصف به بی‌هنری گشته است:

هر آن کس کو هنر را ترک گوید ز بهر تو هنرمند عظیم است
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۳۵)

بنابراین هنر واقعی در نزد مولانا مرادف عدم توجه به ظواهر و هنرهای ظاهری است. باید توجه داشت که بر اساس مشی فکری مولانا، هنرهای ظاهری گستره‌ای از اعمال و ظواهر شریعت تا دانش و مهارت‌های دنیوی را شامل می‌شود. دلیل تاکید مولانا بر بی‌توجهی به هنرهای ظاهری، دوری از غرور و خودبینی و هوشیاری و عنایت به دنیا است. زیرا هنرمند مادامی که نظر به هنر خویش دارد از دریافت و درک معارف روحانی بی‌بهره و عاجز است و زمانی می‌تواند به دریافت معرفت که همانا هنر آسمانی و باطنی است، دست یابد که وجود خویش را از توجه و وابستگی به هنرهای دنیوی پاک سازد:

یکی گولی همی‌خواهم که در دلبر نظر دارد نمی‌خواهم هنرمندی که دیده در هنر دارد
دلی همچون صدف خواهم که درجان گیرد آن گوهر دل سنگین نمی‌خواهم که پندارد گهر دارد
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۵۸)

هنر همواره مفهومی در تقابل با عیب و نقص بوده و است. اما در عرفان و خاصه اندیشه مولانا هنرهای دنیوی نه تنها نشانه کمال و بی‌عیبی نیستند، بلکه عیب و کاستی به شمار می‌آیند. زیرا همواره موجب توجه و هوشیاری فرد در دنیا می‌شوند که این هوشیاری معادل بی‌خبری و غفلت از عوالم روحانی و الهی است. بنابراین همانگونه که عنایت و هوشیاری به دنیا در عرفان مذموم است و یکی از عیب‌های بزرگ محسوب می‌شود، هنرهای دنیوی نیز که محصول این هوشیاری هستند، ناپسند و مردود خواهند بود؛ در باور مولانا نیز هنر واقعی در بی‌توجهی به دنیا و بیهوشی نسبت به امور دنیوی است:

همه صیاد هنر گشته پی بی‌عیبی همه عیبید چو در مجلس جان هشیارید
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۴۸)

در دفتر سوم مثنوی نیز تصریح می‌کند که هنر دنیوی مانع کسب معرفت و رسیدن به کشف و شهود معنوی است؛ به بیان او زیرکان دنیا طلب که فریفته هنرهای دنیوی خویش‌اند، در واقع واپس‌ماندگانند:

هر که کامل‌تر بود او در هنر او به معنی پس به صورت پیش‌تر
(مولانا، ۱۳۸۱: ۳۴۶)

در دفتر ششم نیز ضمن حکایت شب‌دزدان، بسیاری از زیرکی‌ها و هنرهای بشر را دام او معرفی می‌کند و اذعان می‌دارد که هنرها و توانایی‌های دنیوی بشر نه تنها بی‌فایده‌اند، بلکه در حکم دامی هستند که انسان را گرفتار کرده و به بلا و مصیبت مبتلا می‌کنند:

آن هنرها گردن ما را بیست زان مناصب سرنگون‌ساریم و پست
آن هنر فی جیدنا حبل مسد روز مردن نیست زان فن‌ها مدد
(مولانا، ۱۳۸۱: ۹۲۱)

مولانا همچنین به هنری که منجر به شناخت حقیقت و خدا نشود و قعی نمی‌نهد؛ این امر را می‌توان از تفکیکی که بین دو نوع هنر قائل می‌شود و ذکر آن نیز رفت، دریافت. چنان‌که گذشت، از نگاه مولانا هنر یا موجب نجات و رستگاری فرد می‌شود و یا سبب خسران و بدبختی او. بر این اساس هنر دنیوی که همواره حکم حجاب و مانع را در راه رسیدن به حقیقت و معرفت باطنی و حقیقی دارد، مذموم و مردود است. چنان‌که در حکایتی دیگر از دفتر ششم نیز ذیل ذم زیرکی‌ها و هنرهای دنیوی این تمثیل را می‌آورد:

سامری را آن هنر چه سود کرد کان فن از باب‌اللهش مردود کرد
بوالحکم آخر چه بریست از هنر سرنگون رفت او ز کفران در سقر
خود هنر آن دان که دید آتش عیان نه گپ دلّ علی النار الدخان
(مولانا، ۱۳۸۱: ۹۰۷)

این مفهوم را همچنین در قالب توصیه به حیرت بیان کرده و اظهار می‌دارد که عقل و هنر دنیوی که مستلزم آگاهی و هوشیاری است، ارزشی ندارد و سالک برای رسیدن به حقیقت می‌بایست با ترک انانیت و پاگذاشتن بر خویشتن خویش قدم در وادی حیرت بگذارد:

عقل بفروش و هنر، حیرت بخر رو به خواری نه بخارا ای پسر
(مولانا، ۱۳۸۱: ۳۴۷)

عنایت مولانا به هنر معنوی و تاکید او بر مقوله بی‌هنری در دنیا تا اندازه‌ای پیش می‌رود که متصف شدن به هنر عرفانی و حقیقی را که همان هنر معنوی است، امری مشکل‌یاب دانسته و اذعان می‌دارد که حتی خاصان مادام که در بند تن هستند، نمی‌توانند ادعایی داشته باشند و در وادی هنر عرفانی عام بشمار می‌آیند:

تا کتاب جان او اندر غلاف تن بود گرچه خاص خاص باشد در هنر عامیست آن
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۴۴)

پیرو این مفهوم، هنر حقیقی نزد مولانا تنها زمانی است که سالک فانی شود و در مقابل بلایای مسیر حقیقت تن دردهد. در حقیقت مولانا افزونی و کمال هنر حقیقی را در کاستی تن و جسم و انانیت و متحک سنجش اعتبار چنین هنری را فنانی سالک می‌داند:

درمین جلوه‌های پژوهش‌های ادبیات فارسی - گریه و درخیزیدن
پس خمش باش، همی خور ز کمان‌هاش خدنگ چون هنر در کمیات خواهد افزاییدن
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۵۳)

۲-۳ هنر در مفهوم اختیار

مولانا اختیار در وجود انسان را معادل هنر می‌داند. از نگاه او مختاریبودن انسان در واقع نشانه هنرمندی اوست؛ زیرا اختیار سبب و دلیل انجام اعمال توسط انسان است و به همین جهت او را در زمان حساب در جایگاه پاسخ‌گویی قرار می‌دهد. از سویی دیگر نوع بشر به واسطه همین اختیار از دیگر موجودات متمایز شده و مورد تکریم قرار می‌گیرد:

اختیار آمد عبادت را نمک ورنه می‌گردد به ناخواه این فلک
گردش او را نه اجر و نه ثواب که اختیار آمد هنر وقت حساب
(مولانا، ۱۳۸۱: ۴۳۱)

در دفتر پنجم هنرها و زیرکی‌ها و مال دنیا را همچون پره‌های طائوس عدوی جان انسان‌های نادان می‌داند و اظهار می‌دارد که فضل و هنر نادان، دشمن روح و شخصیت اوست. مولانا در این ابیات تصریح می‌کند که تنها انسانی رهایی می‌یابد که مالک نفس و تن خویش باشد و اختیار مادام که در مالکیت و تصرف انسان باتقوا و پرهیزکار باشد هنر محسوب شده و او را رستگار می‌سازد:

پس هنر آمد هلاکت دام را کز پی دانه نبیند دام را
اختیار آن را نکو باشد که او مالک خود باشد اندر اتقوا

چون نباشد حفظ و تقوی زینهار دور کن آلت بینداز اختیار
(مولانا، ۱۳۸۱: ۶۶۵)

بنابراین صرف داشتن اختیار برای انسان منجر به رهایی و رستگاری او نیست، بلکه اختیار آدمی که هنر او به شمار می‌آید، زمانی منجر به انجام خیر و نیل به رستگاری می‌شود که اهل تقوا بوده و مالک نفس خویش. بر این اساس انسان بی‌تقوا نه تنها با تکیه بر اختیار رستگار نخواهد شد، بلکه به ورطه نابودی کشیده می‌شود.

۳-۳ هنر در مفهوم عشق

عشق از منظر مولانا و در باور عرفانی او بهترین و مطمئن‌ترین مسیر رسیدن به حقیقت و کمال است. بر این اساس مقوله عشق از بنیادی‌ترین بن‌مایه‌های فکری مولانا چه در مثنوی و چه در غزلیات به شمار می‌رود. اهمیت عشق نزد او تا اندازه‌ای است که از آن با عناوین «کان هنر» و «معدن زر» یاد می‌کند:

عشق بود کان هنر، عشق بود معدن زر دوست شود جلوه از آن پوست شود پر زر از این
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۶۸۵)

از نگاه مولانا عاشقی هنری است که بر هزاران هنر دیگر که انسان می‌تواند داشته باشد و کسب کند، می‌ارزد و برتری دارد. اما تنها عاشق ثابت‌قدم شایستگی متصف‌بودن به چنین هنری را دارد. به بیان دیگر عشق‌ورزیدن و پایمردی در مسیر عشق هنری است که ارزشی معادل هزار هنر دارد و بر تمامی هنرهای دیگر انسان ارجح است:

این یک هنرت هزار ارزد کز عشق به هر فسون نگشتی
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۰۱۲)

قربان و یکسان‌پنداری عشق و هنر در اندیشه مولانا تا جایی پیش می‌رود که در حکایت وکیل صدر جهان سرزمین معشوق را سرزمین وادی هنر معرفی می‌کند و حضور عاشق در سرزمین عشق را معادل و مقارن هنرورزی می‌داند:

در بخارا در هنرها بالغی چون به خواری رو نهی زان فارغی
آن بخاری غصه دانش نداشت چشم بر خورشید بینش می‌گماشت
(مولانا، ۱۳۸۱: ۴۳۱)

توجه و نظر به سوی معشوق نیز بزرگ‌ترین هنر سالک عاشق است که تنها زمانی سودمند و ارزشمند خواهد بود که توأم با عنایت معشوق (حق) باشد:

مرا به جز نظر تو نبود و نیست هنر عنایت چو نباشد هنر چه سود کند
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۷۷)

به استناد مفهوم بیت بالا، تنها دارایی و هنر سالک در مسیر معرفت و وصال حق، عشق است که آن هم تنها زمانی سودمند و دارای اعتبار است که از جانب حق که معشوق حقیقی و منظور سالک است تایید شود. در واقع عشق، زمانی هنر به شمار می‌آید که متصل به عنایت و نظر حق باشد.

۳-۴ هنر در مفهوم بصیرت و آگاهی

مولانا در قالب تمثیل که زبان خاص او در مثنوی و گاه غزلیات است، هنر را معادل و هم‌مفهوم آگاهی و بصیرت و بینش می‌داند. در دفتر پنجم، ذیل مبحث مسخ تن به صورت دل، طی تمثیلی خرد را به جهت بی‌دانشی ناخوشایند معرفی می‌کند و در مقابل سگ اصحاب کهف را به واسطه سیرت نیک خوشایند می‌داند و بر این امر و مفهوم تاکید می‌کند که آگاهی باطنی، بصیرت و سیرت نیک همان هنری است که به موجودات و خاصه انسان ارزش و صورت نیکو می‌بخشد. در واقع مولانا هنر حقیقی را دانش باطنی و بصیرتی می‌داند که در دل جای دارد و به قیامت تن را بدان صورت ترسیم و تجسیم خواهند کرد:

اندرین امت نبد مسخ بدن لیک مسخ دل بود ای بوالفطن
چون دل بوزینه گردد آن دلش از دل بوزینه شد خوار آن گلش

گر هنر بودی دلش را ز اختصار
خوار کی بودی ز صورت آن حمار؟
آن سگ اصحاب خوش بُد سیرتش
هیچ بودش منقصت زان صورتش
(مولانا، ۱۳۸۱: ۷۴۳)

مولانا همچنین هنرها و توانایی‌های دنیوی را بی‌فایده دانسته و تنها هنر نجات‌بخش را بصیرت باطنی می‌داند. به اعتقاد او هنرهای ظاهری که خالی از بینش باطنی و معنوی هستند، نه تنها راه به جایی نمی‌برند، بلکه خود مانعی در مسیر کسب معرفت و وصال حق و درک حقیقت به شمار می‌روند:

هر یکی خاصیت خود را نمود
آن هنرها گردن ما را بیست
آن هنر فی جیدنا حبلٌ مَسَدٌ
جز همان خاصیت آن خوش حواس
آن هنرها جمله غول راه بود
آن هنرها جمله بدبختی فزود
زان مناصب سرنگونساریم و پست
روز مردن نیست زان فن‌ها مدد
که به شب بُد چشم او سلطان‌شناس
غیر چشمی کو ز شه آگاه بود
(مولانا، ۱۳۸۱: ۹۲۱)

پیرو ترادف هنر با دانش و معرفت باطنی، مولانا بر پوشیدن و نهان‌داشتن هنر تاکید می‌کند؛ او اظهار می‌دارد که ارزش هنر باطنی بر خلاف هنر ظاهری و دنیوی، در پوشیده نگاه‌داشتن آن است. به بیان او پنهان‌داشتن هنر باطنی در واقع نشان دانش و احتیاط است. بر این اساس سالک و عارف می‌بایست همان‌گونه که به اصل صُمت پایبند است و همواره می‌کوشد راز حقیقت را فاش نسازد، باید بر مراقبت از هنر و بصیرت و دانش باطنی خویش استقامت ورزیده و آن را آشکار نکند:

هر آنک او هنری دارد او همی کوشد
هنروری که بپوشد هنر غرض آنست
وگر به ستر بپوشد هنر غرض آنست
که شهره گردد در دانش و عنان‌داری
که شهره گردد در ستر و در نهان‌داری
که شهره گردد در دانش و صوان‌داری
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۱۴۰)

۴. نتیجه‌گیری

هنر، مفهومی چند وجهی است که متناسب با بستر و موضوعی که در آن بکار می‌رود معنا می‌یابد. نظر به نوشتار حاضر و آنچه در باب تعریف و وجوه معنایی هنر بیان شد، این واژه به‌رغم معانی متفاوتی که در حوزه‌های مختلف فکری دارد، همواره بر یک اصل مشترک تاکید می‌ورزد، اصلی که فارغ از مفاهیم خاص و اهداف ویژه هر نحله فکری، غایت و منتهای آنها به حساب می‌آید. کمال و خالی بودن از نقص، معنای مشترک هنر در تمام ژانرهای ادبی و حوزه‌های فکری و فلسفی است.

هنر در عرفان به جهت رویکرد خاص و متفاوت این حوزه اما مفهومی متفاوت از معانی عرفی و معهود خود پیدا می‌کند. باطنی‌بودن دنیای عرفان و اتصال این نظام به عالم معنا سبب شده هنر نیز به مانند هر مفهوم دیگر معنایی روحانی و متناسب با عالم روح و معنا داشته باشد. آنچه در عرفان هنر نامیده می‌شود، در واقع توانایی سالک در کسب معارف است. به بیان دیگر هنر در عرفان مجموعه فضایل معنوی و روحانی‌ای است که سالک و عارف در مسیر شناخت خود و حقیقت کسب می‌کند. بنا بر شواهد موجود در متن این پژوهش، مولانا به عنوان یکی از بزرگترین نمایندگان حوزه عرفان هنر را نیز به مانند دیگر پدیده‌ها زمانی ارزشمند می‌داند که منجر به تهذیب نفس و تصفیة روح و کسب فضایل معنوی شود. در باور مولانا هنر عرفانی مرادف عدم توجه به ظواهر و هنرهای ظاهری و دنیوی است؛ چرا که نخستین قدم در راه کسب معرفت و وصال به حق گسستن از تعلقات دنیوی و مادی است. بر این اساس مولانا بی‌هنری را اصل قرار می‌دهد و بر این باور است که هنرهای دنیوی نه تنها نشانه کمال و بی‌عیبی نیستند، بلکه عیب و کاستی به شمار می‌آیند. زیرا همواره موجب توجه و هوشیاری فرد در دنیا می‌شوند که این هوشیاری معادل بی‌خبری و غفلت از عوالم روحانی و الهی است. مفهوم دیگری که از اندیشه و شعر مولانا در باب هنر عرفانی مستفاد

می‌شود، اختیار است. از نگاه او مختار بودن انسان در واقع نشانه هنرمندی اوست؛ زیرا اختیار سبب و دلیل انجام اعمال توسط انسان است و به همین جهت او را در زمان حساب در جایگاه پاسخ‌گویی قرار می‌دهد. از سویی دیگر نوع بشر به واسطه همین اختیار از دیگر موجودات متمایز شده و مورد تکریم قرار می‌گیرد. عشق، وجه دیگری از معنای هنر در عرفان مولاناست. اهمیت عشق نزد او تا اندازه‌ای است که از آن با عناوین «کان هنر» و «معدن زر» یاد می‌کند. از نگاه مولانا عاشقی هنری است که بر هزاران هنر دیگر که انسان می‌تواند داشته باشد و کسب کند، می‌ارزد. مولانا همچنین هنر را معادل و هم‌مفهوم آگاهی و بصیرت و بینش می‌داند و اذعان می‌دارد که هنرهای دنیوی به جهت عدم اتصالشان به عالم معنا چنین رهاوردی نخواهند داشت و تنها هنر نجات‌بخش، بصیرت باطنی است که انسان و سالک را به تعالی می‌رساند. عدم ابراز و اظهار هنر و هنرمندی و پنهان‌داشتن آن، توجه و عنایت به معشوق، پایمردی و استقامت در مسیر عشق و تقوایب‌پیشگی و مالکیت بر نفس از دیگر مفاهیمی است که مولانا در معنای هنر عرفانی از آنها یاد کرده است.

منابع

- حکمت، نصرالله. *حکمت و هنر در عرفان ابن عربی*. تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۶.
- _____ *مباحثی در عرفان ابن عربی*. تهران: نشر علم، ۱۳۸۹.
- رضی، هاشم. *وندیداد*. تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۶.
- سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم. *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- قلی‌زاده، حیدر. محمدی، فرهاد. «مفهوم‌شناسی واژه "هنر" در عرفان با تکیه بر شعر حافظ». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. سال ۱۴، شماره ۵۰، ۱۳۹۷، صص ۱۶۹-۲۰۳.
- قیصری، داود. *شرح قیصری بر فصوص الحکم*. ترجمه محمد خواجوی. تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۷.
- معین، محمد. *حاشیه بر برهان قاطع*. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- مولانا، جلال‌الدین محمد. *کلیات شمس تبریزی*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳.
- _____ *مثنوی معنوی*. به تصحیح و اهتمام توفیق سبحانی. ج ۳. تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۱.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*. تصحیح علی اصغر حکمت. ج ۱۰. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.